

پیش گفتار

حکما گفته اند که ابزار حق شناسی و تکریم درباره بزرگان نشانه نجابت و بزرگی است. این مسئله نه تنها در روابط افراد با یکدیگر بلکه در زندگی اجتماعی ملت ها نیز حقیقت و اهمیت دارد و بقدر حفظ آثار عتیقه و صنایع ظریفه جالب دقت است.

اظهار قدردانی و حرمت در حق مردان نامور و صاحبان فضل و هنر در میان یک ملت از یک طرف نام و نشان و عظمت مدنی آن ملت را از محو شدن نگه می دارد و او را در نظر تاریخ و اهل تحقیق بزرگ می نماید و از طرف دیگر برای افراد نسل حاصل و نژاد آینده مایه تشویق و سربلندی و وسیله پرورش دادن حس غرور و قوه اراده می گردد.

چون در هریک از اعمال بشر یک سایق و محرک مادی یا معنوی موجود است یعنی هر یک از کارهای ما تکیه به یک امید نفع مادی و یا معنوی می کند پس در مساعی و فداکاری های بزرگ نیز امیدها و سایق های بزرگ لازم است و آن جزء تشویق و تکریم و تبجیل چیز دیگری نیست. از این رو هر قدر نام بزرگان یک قوم به حرمت یاد و خدمات آنان بسط و شرح و تقدیس کرده شود، به همان درجه حس سعی و فداکاری و خدمت گذاری در نهاد افراد پرورش و قوت می یابد. حس تقدیر، یک نوع مکافات اجتماعی است و این حس نه تنها در باره زندگان بلکه در حق مردگان نیز باید

به عمل بیاید تا به مشاهده آن، زندگان نیز قوت قلب در یابند. و به زحمات سترگ
تن در داده خود را به مقام بلند برسانند.

در کیفیت تقدیر خدمات یک شخص نیز دو نکته را که اغلب ایرانیان در فهم و محاکمه
آن به خطا می روند در نظر باید گرفت. یکی این است که درجه خدمت یک شخص
را به یک هیئت جامعه به نسبت اثراتیکه در اوضاع زمان حیات خود بخشیده تقدیر
باید کرد نه از نقطه نظر اهمیت آن خدمت در عصر کنونی یا در یک عصر دیگر، مثلاً
وقتی که می خواهیم بگوئیم که فلان پادشاه و یا فلان فیلسوف و عالم و یا فلان ادیب
و شاعر چه خدمت ها به جامعه خود کرده اولاً باید اوضاع زمانی را که او در آن
زندگی کرده، تدفیق کنیم و ثانیاً اثراتی را که اعمال و افکار او در زمینه فعالیت
مخصوص خود تولید کرده پیش نظر بیاوریم تا بزرگی و اهمیت خدمت او معلوم شود
و اگر بر عکس، اعمال او را با مقتضیات زمان خودمان مقایسه و محاکمه نماییم،
بسیاری از متجددین ایران از اهمیت راه به خطا میروند و اغلب بزرگان و ادبا و
متفکرین و علمای ایران را عاری از هر گونه مزیت و فضیلت می شمارند.

نکته دوم این است که اگر یک مرد نابغه منتهای ذکاوت و قدرت و لیاقت خود را بکار
انداخته ولی به سبب تهاجم موانع گوناگون و یا وفا ننمودن عمر موفق به ایفای نیات
خود نشده باشد باز هم از مقام و علویت و نباید کاسته شود چنانچه مجاهدات در راه

حق ولو اینکه نتیجه ندهد در نزد خدا باز مثاب و مقبول است. چه اساس در حس نیت و بذل جد و جهت است.

بنابراین سید جمال الدین اسد آبادی را یکی از نوابغ سیاسی و متفکرین قرن اخیر ایران می توان شمرد. اگر چه مقصد اساسی و غایه سیاسی او که از توحید ملل اسلامی یعنی اتحاد اسلام بود امروزه قیمت عملی و اهمیت اجتماعی ندارد و تقریباً این موضوع از میان رفته است و گرچه سید معظم در پیش بردن این مقصد یک موفقیت قابل توجه احراز نکرد و جهالت و غفلت دول اسلامی از ثمر دادن این شجره فکر مانع آمد ولی باز مقام او در نزد عقلا و سیاسیون و متفکرین غرب و شرق بلند است و همیشه مایه مفخرت ایران شمرده خواهد شد چه می توان گفت که اغلب نهضت‌های علمی و سیاسی ملل اسلامی در عهد اخیر از منابع تبلیغات و تلفیقات او آب خورده است.

ایرانی همواره بوجود چنین مرد بزرگ که نه تنها در موطن خود بلکه در اغلب ممالک اسلامی و در نزد اقوام مهم غرب مصدر آن همه نفوذ کلمه و اصابت نظر و مورد آن همه توقیر و احترام گشته است، البته افتخار باید کند و نام او را در دریف نوابغ بی نظیر تاریخ ثبت نماید تا بدین وسیله هم شکران نعمت و اظهار قدر شناسی کرده و هم در پیش چشم نوابگان نژاد نوزاد خود یک تمثال همت و فضیلت و یک نمونه عزم و اراده و یک مجسمه متانت و بردباری گذاشته باشد.

چکیده

سید جمال الدین اسد آبادی

سید جمال الدین اسد آبادی شخصیت بزرگی بود که در دوره ناصر الدین شاه در بیداری مردم ایران و حتی مسلمان جهان سهمی زیاد داشت. سید جمال الدین در قریه ی اسد آباد همدان متولد شد. او پس از آموختن مقدمات علوم دینی در ایران عازم نجف گردید و پس از بهره گیری از محضر عالمان بزرگی چون شیخ مرتضی انصاری به هندوستان رفت.

در آن زمان فقر و عقب ماندگی مسلمانان، سید جمال الدین را سخت رنج می داد. وی ابتدا کوشید مسلمانان هند را علیه استعمارگران انگلیسی بشوراند، اما به دلیل سلطه ی همه جانبه ی انگلیسی ها مجبور به ترک آن جا شد و به عثمانی و مصر مسافرت هایی کرد. سپس به دعوت ناصر الدین شاه به ایران آمد. وی در آغاز می پنداشت که به کمک شاه می تواند اندیشه های اصلاح طلبانه خود را به مرحله اجرا بگذارد، اما متوجه شد که مانع بزرگی که در راه اصلاحات وجود دارد، خود شاه است. از آن پس انتقاد از حکومت شاه را آغاز کرد و همین کار سبب تبعید وی از ایران شد. او تا اواخر عمر در عثمانی زندگی کرد و سرانجام مسموم شد.

تولد سید جمال الدین:

بزرگترین افتخارات اسد آباد این است که محل تولد یک نفر از بزرگان نمره اول ایران و فیلسوف بزرگ مشرق زمین یعنی تولد مرحوم سید جمال الدین کبیر است.

محقق است که جد کبارش از سنه (۶۷۳ هـ) در اسد آباد توطن و سکنا داشته و از بعضی از نوشتهها بخصوص از الواح قبور نیکان و اجدادشکه در قرب امامزاده احمد در

محلہ سیدان مدفونند و نزدیک به خانه پدری سید واقع است تا سنه (۸۶۲ هـ) اسامی آباء و اجداد او خلفاء بعد سلف و نسلاً بعد نسل محقق و پیداست و بعضی را در

الواح قبورشان با رفعت تمام نام برده اند که از آن جمله است: (نخبه الاکابر و نقبه

الاکابر جلا الدوله و الدین سید الصالح السعید الشہید حک شده ملقب بشیخ

الاسلام و منسوب بقاضی) و این فامیل در اسد آباد معروف به طایفه شیخ

الاسلامی اند.

تولد سید در ماه شعبان هزار و دیویست و پنجاه و چهار هجریست و آن آفتاب تابان

از برج اسد طالع و لامع گردیده است.

اسم پدر و مادر سید:

والد ماجدش بزیور کمالات صوری و معنوی آراسته و با مرحوم شیخ مرتضی عالم و

مجتهد مشهور معاصر و رابطه و داد داشته و با شیخ احمد احسانی هم مربوط بوده

است.

هو سید صفدر بن سید علی بن میرزوی الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام بن

میرزین الدین الحسینی القاضی بن میر ظهیرالدین محمد الحسینی شیخ الاسلام بن

میراصیل الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام.

والده ی ماجده اش سکینه بیگم بنت مرحوم میر شریف الدین حسینی القاضی که از

طرف پدر و مادر متفرع از یک اصل و منشعب از یک سلسله اند.

شهرت سید بافغانی:

البته بی حکمت نبوده است که مانند سید فیلسوف عالم خیبری نسبت خود را بافغانی

منتسب نموده باشد بعقیده بعضی از مطلعین افغانی تخلص شعری سید بوده است

معهدا این قانع کننده نیست زیرا مرتبه سید از اینها بالاتر و والاتر بوده است. شعر نغز

و نیکو را بسیار دوست می داشته و غالباً هم بذکر اشعار خوب متذکر و مترنم بوده

است ولی رغبتی به شعر گفتن نداشته است و نگارنده غیر از یک مصراع شعر عربی

که در موقع مناسب بحث از آن خواهیم کرد اشعار دیگری از سید ندیده ایم. علت

دیگر این که سید را مشهور بافغانی کرده ممکن است با فراست و بصیرت کاملی که

داشته انجام کار را با دیده دوربین خویش مشاهده و ملاحظه نموده و بملاحظه این که

مبادا بستگان و دوستانش بعد از او بزحمت و مشقت مبتلا شوند خود را افغانی خوانده

باشد چنانکه بعد از داستان قتل ناصرالدین شاه خواهر زادگان او (میرزا لطیف الله،

میرزا شریف) و عدۀ از دوستان و پیروانش رفتار انواع و اقسام مشقات و صدمات شده

بسیاری از آنان را نیز بدیاری عدم رهسپار نمودند. انتشار ۱۸ شماره روزنامه عروه الوثقی که سید در پاریس طبع و نشر می نمود (۱۳۰۰ - ۱۳۰۳) بکلمه افغانی قوت داد و این فقره باعث آن شد که در تمام اروپا بلکه در آسیا هم سید را افغانی بدانند و بخوانند. و همچنین کلمه افغانی برادران افغانی ما را به اشتباه انداخته بهمین علت نسبت سید را به خود دادند چنانکه در سال (۱۳۰۹ شمسی) که امیر عنایت الله خان باتفاق خانواده اش از خط اسد آباد می گذشت مخصوصاً برای تحقیق این نکته بکلبه محقر حقیر وارد شدند و مدتی راجع به ایرانی و افغانی بودن سید با هم مباحثه و مذاکره داشتیم تا بالاخره به دلیل و برهان و ارائه دادن مدارک کتبی خواهی نخواهی باور کردند که سید ایرانی بوده نه افغانی. عجیب تر آنستکه هنوز هم بعضی از دانشوران مملکت ما در ایرانی بودن سید شبهه دارند و از مولد و مسقط الراس نابغه مملکت خویش بیخبرند و حال اینکه ایرانی بودن سید اظهر من الشمس و این من الامس است و در این مسئله جای شک و تردید نیست و العان هم جماعت بسیاری از اقوام و بستگان سید در اسد آباد وجود دارند. منظور از این شرح و بسط این است که مولد حقیقی سید که از رجال نامی و تاریخی دنیا است بطور صحت در صفحات تواریخ ثبت و ثبت گردد و الا عقیده پاک سید بر بینایان پوشیده نیست و شخص فوق العاده نابغه متعلق بتمام دنیا خواهد بود و اختصاص بجایی نخواهد داشت.

تحصیلات سید:

از ابتدای سال پنجم تا انتهای سال دهم که نسبت عشره کامله اش توان داد دبستانش خانه و مربی و آموزگارش پدر فرزانه اش بوده است در هزار و دویست و شصت و شش هجری (۱۲۶۶) سید صفر پسر خود را برداشته از اسد آباد به قزوین می برد دو سال هم در قزوین سید در خدمت پدرش تحصیل می نماید در اواخر هزار و دویست و شصت و شش هجری به اتفاق پدرش به تهران می روند و در محله سنگلج بمنزل سلیمانخان صاحب اختیار که از خوانین محترم افشار اسد آباد است وارد می شوند.

مناظره و مباحثه سید در این سفر با صغر سن با مرحوم آقا سید صادق مجتهد معروف تهران مشهور است و بطوریکه بعدها خود سید بیان فرموده است تا آن موقع مکلا بوده و آقا سید صادق با دست خود عمامه می بندند و به سر سید می گذارد و چند روزی از سید و پدرش با کمال احترام پذیرایی می کند سید با پدرش از تهران از خط بروجرد عازم عتبات می شوند در بروجرد مرحوم حاجی میرزا محمود مجذوب مکارم اخلاقی سید شده و چندی مقدمشان را گرامی می شمارد چون به نجف اشرف مشرف می شوند سید فوراً در حوزه درس استاد اجل مرحوم شیخ مرتضی عالم و مجتهد مسلم وقت مشغول تحصیل و تکمیل علوم دینی و ادبیه و معقول و منقول و غیره می شود چهار سال متوالی در نجف مشغول تحصیلات بوده بطوریکه هنوز به حد تکلیف

و رشد نرسیده مجتهد می شود. نظر به لطف و محبتی که مرحوم شیخ درباره سید داشته مخارج سید را محرمانه و محترمانه متحمل و متکفل بوده است.

پدر سید بعد از دو سه ماه توقف با اجازه مرحوم شیخ باسد آباد مراجعت می کند مرحوم شیخ مرتضی استعداد عجیب و غریب سید را می بیند با عالمی متشرح الصدر از طریق بمبئی به هندوستانش می فرستد و مدتی سید در خاک هندوستان بفرآ گرفتن علوم غربیه صرف وقت می کند. بطوری که ادیب لیب آقا میرزا صادق بروجردی که از شاگردان سید بشمار می رود و سه سال در خدمت سید بوده اظهار می داشت سید بالسنه خارجه هم مسلط و قدرت در نوشتن و خواندن زبان های خارجه داشته است و توقف طولانی سید در قطعه اروپا و غیره مؤید این بیان است.

آثار سید:

- ۱- خطابه در تعلیم و تربیت (۲) تفسیر مفسر (۳) فوائد جریده (۴) مقاله تعلیم و تربیت (۵) اسباب حقیقت سعادت و شقای انسان (۶) فوائد فلسفه (۷) مقاله طفل رضیع (۸) فلسفه وحدت جنسیت و حقیقت اتحاد لغت (۹) شرح حال اکهوریان (۱۰) رساله نیچریه (این رساله علیحده دو مرتبه بطبع رسیده است) (۱۱) در شعر و شاعر (۱۲) در لذائذ نفیسه انسان (۱۳) در عجب و کبر (۱۴) در سر (۱۵) در جهالت و نادانی (۱۶) در حقیقت اشیاء (۱۷) لزوم مشورت و نصیحت (که متأسفانه دو مقاله اخیر باتمام نرسیده اند). (۱۸) چرا اسلام ضعیف شد.

(تألیفات سید که در دست نیست)

(۱) الحایق در دین بعربی (۲) الافغان در تاریخ افغانستان بعربی (۳ و ۴) خطابات سید
بعربی (۵) (۱۸) شماره عروه الوثقی منطبعه پاریس (۶) فلسفه شهادت حضرت سید
الشهدا (۷) مباحثات سید در فرانسه با عالم معروف مشهور فرانسوی ارنست رنان در
توافق تمدن بااسلام (۸) روزنامه موسوم به ضیاء الخافقین، که اغلب اینها بلسان عربی
نوشته شده و متأسفانه ترجمه نشده اند و بطور قطع می توان گفت که تألیفات این
نابغه شهیر بیشتر از اینها بوده است و شاید بعضی از آنها هم جزء کتابخانه مهم سید که
در تهران منزل مرحوم حاج امین الضرب مانده باقی باشد.

مسافرت های سید:

در (۱۲۷۰) هجری از نجف اشرف عازم بمبئی و هندوستان شده سپس به شهر کلکته
رفته به منزل حاج عبدالکریم وارد می شود و از آنجا به مکه معظمه مشرف شده بعد از
زیارت خانه خدا بعبتبات مراجعت و به قصد زیارت مشهد مقدس و مسافرت به
افغانستان حرکت کرده باسدآباد مسقط الرأس خویش وارد می شود با هزار الحاج و
التماس پدر و مادر و خواهر و بستگان سه شب در اسداباد توقف و مکس می کند،
یک شب در خانه ی پدر و مادر دو شب هم به نوبه به منزل دو نفر از خواهرانش
میماند آن چه را در این سه شب پدر و بستگانش اصرار و ابرام و خواهش می کنند که

از مسافرت فسخ عزیمت نموده در نزد پدر و خویشاوندان خود بماند قبول نمی کند و

وقتیکه اصرار آنها از حد میگذرد آخرین جوابی که به آنها می گوید این بوده است:

((من مانند شاه بازی هستم که فضای عالم با این وسعت برای پیران او تنگ باشد

تعجب دارم از شما که می خواهید مرا در این قفس تنگ و کوچک پای بند کنید))

میرزا لطف الله والد نگارنده می گفت در آن تاریخ ما طفل بودیم و تازه به مکتب

می رفتیم وقتی که شنیدیم حاج دائی مان آمده با میرزا شریف (مراد از لفظ حاج دائی

سید می باشد که خالوی مشارالیه می شود و به اصطلاح ولایتی حاج دائی خطاب

می کردند.) دوان دوان به سیدان رفتیم (سیدان محله ایست در اسداباد که تمام سادات

در آن محله مسکون شده اند و خانه پدری سید نیز در همان محله است)

همینک خدمت سید رسیدیم و ما را دید و شناخت با محبت و مهربانی ما را به سوی

خود خواند و دست تلافی به سر ما کشید روی ما را بوسید و در کنار خود نشاند و

فرمود اینها که میرزا شیرۀ هستند (زیرا موقع انگور بود و بواسطه خوردن انگور و عالم

طفولیت آستین لباس ما به آب آن آلوده و کثیف شده بود)

بعد از سه روز توقف در اسداباد بجانب تهران رهسپار و تقریباً شش، هفت ماه در

تهران توقف می نمایند و از آنجا به مشهد مقدس رفته و پس از زیارت قبر ثامن الائمه

بافغانستان می رود و امیر دوست محمد خان (۱۲۷۹ هـ) مقدمش را چندی گرامی

می شمارد که شرح واقعات آن باعث تطویل کلام خواهد بود.

از افغانستان به قصد زیات مکه معظمه بشرط اینکه طرف ایران نیاید خارج و در حدود (۱۲۸۰ هـ) از راه هند عازم بیت اله می شود یک ماه در هند متوقف و از طرف حکومت هند از مرآوده با اشخاص حتی دوستانش ممنوع بوده از آنجا با کشتی به مصر می رود و ظاهراً چهل روز در این سفر در مصر می ماند و با علماء معروف مصر ملاقات نموده گفتنیها را می گوید و تخم آزادی و تمدن حقیقی را در اراضی قلوب مستعدین دیار مصر می پاشد و در انجا از مسافرت به مکه منصرف و از مصر در سال (۱۲۸۰ هـ) به اسلامبول سفر می کند در بدو ورودش از طرف رجال دولت ترکیه مانند عالی پاشا که یکی از رجال نامی و از سیاسیون زبر دست دیار ترکیه بشمار می رفته پذیرایی کاملی از سید می نمایند این تجلیلات و احترامات که از سید به عمل آمده و گرویدن مردم به او مورد حسد و بغض حسن فهمی شیخ الاسلام اسلامبول می شود که انوقت خیلی عنوان داشته تا اینکه رفته رفته بواسطه نفوذ کلمه و قدرت معنوی سید در باره شاه اسلامبول درباریان ترکیه مخوف و توقیفش را در اسلامبول منافی با ارزوهای خود دیدند در (۱۲۸۷ هـ) ثانیاً سید از اسلامبول به مصر رفت و در این سفر ده سال تمام در مصر توقف داشته و خدمات آن فیلسوف بیعدیل به مصر و مصریان داستانی است که در سر هر بازاری هست. ابتدا در خانه سپس در جامع الزهرا مشغول تعلیم و تدریس و بحث فلسفه ابن سینا و سایر مطالب مفید لازمه بوده و انجمن حزب الوطنی که بروایتی سیصد نفر عضو داشته تأسیس و مانند شیخ اجل شیخ الامام محمد

عبد عالم و مفتی بزرگ دیار مصر که تا آخر عمرش انا احد من تلامذته می سرود و بشاگردی چنان استاد بزرگواری افتخار می نمود بقسمی شیفته و مجذوب سید می شود که با مقام جلالت قدر و ریاست دست از همه کشیده و خدمت سید را بر همه کارها ترجیح داد. و ادیب اسحق نویسنده معروف مصر و محمد احمد متمهدی سودانی و اعرابی پاشا و مرحوم سعد زغلول پاشا و امثالهم را که شرح حال هر یک را کتابی جداگانه لازم است پرورش داد و تربیت نمود تا اینکه در آنجا هم دسیسه انگلیسیها و حسد ملا نماهاکار خود را کرده و راجع به اینکه سید یک روز کره مصنوعی را برای اثبات کرویت و حرکت زمین بجامع از هر می برد علم مخالفت را بلند و بتحریک نمایندگان انگلیسی که سخت از قدرت و تأثیر کلمه سید مضطرب بودند کار را بجائی می رسانند.

که سید عالی مقام با خادم با وفای خود ابونواب در (۱۲۹۶ هـ) مصر را ترک کرده (ابوتراب مذکور قبلاً مستخدم مجتهد معروف تهرانی آقا سید محمد طباطبایی بوده و در ورود سید به تهران بواسطه عشق و ارادت مفرطی که به سید پیدا می کند ملازمت او را اختیار و در بعضی سفرها در خدمت سید بوده است) (نقل از مردان نامی شرق) وارد مملکت هندوستان می شود و بنخواستش محمد و اصل مدرس ریاضی مدرسه اعزه حیدر آباد دکن در نوزدهم محرم هزار و دویست و نود و هشت هجری رساله نیچریه را در رد طبیعین نوشت و در سال (۱۲۹۹ هـ) قبل از قشون کشی انگلیس به مصر

حکومت هند سید را به کلکته خواسته و در آنجا او را نگه می دارد تا غائله مصر ختم می شود. سید از این مسئله بسیار متغیر شده به امریا و لندن مسافرت می نماید و در حدود (۱۳۰۰ هـ) به انگلستان سفر نموده و از آنجا به پاریس می رود و یافردبلنت سیاسی مشهور انگلیسی بدو او را به منزل خود می پذیرد (بلنت در صدد سفر کردن به هند بوده از سید تقاضای توصیه برای جلب اعتماد مسلمین آن مملکت می نماید دست خطهای سید بی اندازه در هند باعث پیشرفت کار او می شود) در آن ایام قیام متمهدی سودانی در شمال افریقا افکار انگلیسی ها را بنحود مشغول کرده انگلیسیها قبلاً با هم مشورت کردند سید را واسطه صلح قرار دهند حتی کلادستون صدر اعظم نامی انگلیس هم به این امر حاضر می شود اما وزیر خارجه انگلیس که از افکار سید نسبت به دولت متبوعه خود باخبر بود مانع این اقدام شد چرچیل بلنت وزیر هندوستان در صدد افتاد که میان ملل اسلامی اتحادی بر پا کند و دولت انگلیس را هم در آن دخالت دهد بنابراین مقصود سید را به لندن دعوت کردند سید در ۱۳۰۲ هجری وارد لندن شد و با سیاسیون معروف انگلیس مذاکرات مهمه نمود انگلیسیها قول داده بودند که قشونشان مصر را تخلیه کنند و اسباب اتحادی فی مابین : ایران، افغان، انگلیس، ترکیه به جهت کاستن نفوذ روسیه از شرق فراهم کنند. چون از نفوذ کلمه سید در دربار ترکیه با خبر بودند بنا بود سید را با سردر و موندولف که بعد ها سفیر انگلیس در ایران می شود برای انجام این مقصود به ترکیه بفرستند ولی بعدها انگلیسی ها خلف

و عده می نمایند و نماینده خود را به تنهایی می فرستند. (نقل از کتاب مردان نامی

شرق) بعدها سید جای دیگر منزل می کند و در سه سالی که در پاریس بوده مشغول

تعقیب خیالات عالی خود بوده و روزنامه (العروه الوثقی) را به عربی به محوری رفیق

صمیمی خود شیخ محمد عبده معروف مشهور تأسیس و به جهت بیداری مسلمین به

جمع جهات شرقیه مجاناً ارسال می دارد.

عالم اسلام را از این روزنامه بهیجان در آورده شور و ولوله در ممالک اسلامی حادث

می کند چنانکه باعث وحشت و دهشت دولت بریتانی شده و دخول آنرا جداً در

مستعمرات و مستملکات خویش قذغن می کنند و مانع می شوند و بعد از هیجده

شماره اسباب تعطیل و انحلال آنرا فراهم می آورند شماره اولی جریده مزبور ه در

پانزدهم جمادی الاولی ۱۳۰۱ هجری در پاریس بطبع رسیده است .

مباحثات سید با عالم معروف فرانسوی (ارنست رنان) در خصوص توافق اسلام با

تمدن در این مسافرت بیش از تصور بر اشتهار سید افزود اگر دانشمندانیکه در اروپا و

فرانسه دست دارند بتوانند نسخه این مباحثات را تحصیل کنند و ترجمه نمایند خدمت

بزرگی بعالم اسلامیت نموده اند .

بعد از این داستانها و تعطیل شدن روزنامه عروه الوثقی که شور و غوغای عظیمی در

آسیا و اروپا بر پا کرده بود سید در آخر سال (۱۳۰۳ هـ) بقصد عزیمت نجد و قطیف

بخيال اتحاد فی مابین مسلمانان بخصوص ایران، افغان، ترکیه، رهسپار مشرق گشت و

می خواست یک خلافت اسلامی متمدنی در یمن برپا کند . در این اثنا به واسطه شهرت فوق العاده ای که سید در اروپا و آسیا پیدا کرده بود ناصرالدین شاه بوسیله میرزا حسنخان منبع الدوله وزیر انطباعات بایرانش دعوت نمود و سید بنا بر این دعوت در ماه شعبان (۱۳۰۳هـ) در بوشهر بمنزل حاج احمد خان سرتیب ورود می نماید .

کتاب جغرافی و هیئت مرحوم میرزا عبدالغفار نجم الملک طبع تهران (۱۳۰۰) و کتاب سیره ناپلئون اول طبع پاریس (۱۸۵۶م) و جلستان (ترجمه گلستان) طبع مصر و کتاب کلیه و دمنه ترجمه ابن مقفع طبع بمبئی (۱۲۵۹) را از کتابخانه مهم خود که همراه داشته بدید السلطنه پسر حاج احمد خان سرتیب که مشغول تحصیل بوده است لطف میکند و از خواندن ناسخ التواریخ منعش می نماید .

مرحوم فرصت شیرازی مؤلف آثار العجم و دبستان الفرصه و مقالات علمی و سیاسی و غیره که از فضلا و حکما مبرز قرن اخیر بوده با مرحوم میرزا نصرالله اصفهانی و ملک المتکلمین همه روزه در شیراز خدمت سید مشرف و مشغول استفاده بوده اند (بکتاب دبستان الفرصه رجوع شود) بعد از شش هفت ماه توقف در بوشهر و شیراز باصفهان وارد می شوند ظلل السلطان تلگرافاً از دولت وقت مستدعی می شود که ده روز از سید پذیرایی کند بنابراین تقاضا ده روز سید در اصفهان می ماند سهام السلطنه مصطفی قلیخان عرب که حاکم یزد و کاشان بوده او را مهماندار و چند نفر از اجزای خود را با ایشان تا تهران همراه می نمایند و در بیست و دوم ربیع الثانی هزار و سیصد

و چهار هجری سید محترماًوارد تهران می شود و در منزل مرحوم حاج سید محمد حسن امین الضرب که از دوستان قدیمی او بوده منزل می کند .

ولی چندی نمی گذرد که در باریان خود خواه ذهن ناصرالدین شاه را مشوب و شور و غوغائی در این زمینه برپا می کنند ناصرالدین شاه یققوطی انقیه الماس و یک حلقه انگشتری با هزار تومان بتوسط میرزا علی اسفرخان اتابیک اعظم به عنوان هدیه و یادگاری بجهت سید می فرستد و در ضمن از طرف شاه بسید می رساند که فعلاً چون بودن شما در تهران مقتضی نیست خوب است یکچندی بعتبات یا ارض اقدس بروید تا موقع مناسب دیده مجدداً شما را بطلبم .

سید پول را عیناً پس می دهد و انگشتریرا در حضور امین السلطان (اتابیک) بحاجی محمد حسین آقا می بخشد و قوطی را هم به ... بخشیدند و در دوم شعبان ۱۳۰۴ هجری با خاطری آزرده تهران را ترک و عازم فرنگستان شدند چندی در پترسبورگ بارجال نامی روسیه به سر برده واز آنجا باروپا و اتریش می رود در مسافرت اخیر ناصرالدین شاه بفرنگ از شهرت و آوازه سید در اروپا مات و مبهوت مانده درصدد می افتد که دو مرتبه بهر نحوی شده سید را بایران بکشد در (۱۳۰۶هـ) در وین پایتخت اتریش سید را ملاقات نموده و بقید حلف و ایمان و عقد عهد و پیمان سید را بایران دعوت مینماید و خواهی نخواهی سید راضی و در سال (۱۳۰۷هـ) وارد ضرابخانه بیرون شهر می شوند و از آنجا بناصرالدین می نویسند که من بعهد خود

وفا نموده و وارد ضرابخانه شده ام چنانچه شما هم بعهد خویش باقی و استوار هستید تا وارد شوم وگرنه از اینجا بر گردم . ناصرالدین شاه بسید اطمینان می دهد که آسوده خاطر وارد شوید و میرزا علی اصغر خان صدراعظم را برای مهمان داری سید معین می کند سید قبول نکرده و در منزل حاج محمد حسن امیرالضرب وارد می شود تا اینکه در این سفر هم مانند سفر اول خائنین و مفرضین دسیسها بکار می برند و سعایتها سفر می کنند تا حدیکه سید وحید معصوم را در ایام زمستان در ماه شعبان ۱۳۰۸ هجری از زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم خارج و تبعدیش می نمایند .

در آنوقت جز معین التجار کرمانی و میرزا رضای معروف دیگر کسی نزد سید نبوده است . سید راجع به این اهانت و مازلم درباریان ناصری شرح موثری از بصره بمرحوم آیت الله حاج میرزا حسن شیرازی و سایر علماء کربلا و نجف و سامری نوشت که مراسله مرحوم میرزا در ص ۲۶۰ کتاب مردان نامی شرق درج است از بصره بلندن می رود و روزنامه ضیاءالخائفین را عبری و انگلیسی منتشر می کند که بعد از مدت کمی اسباب تعطیلیش از طرف انگلیسیها فراهم می شود در (۱۳۱۰) بنا به دعوت دولت عثمانی به اسلامبول می رود و در این سفر تا آخر عمر در اسلامبول توقف داده است .

در بدو ورودی باسلامبول از طرف سلطان عبدالحمید و درباریان عثمانی مورد اکرام و تجلیل و احترام بیحد واقع می گرد و خدماتیکه این فیلسوف شهیر باسلام و اسلامیان

نموده است در شرح حال و مسطور است در باب اتحاد اسلام بمعیت پیروان خویش
قریب پانصد نامه بالسنه مختلفه بعلماء و پادشاهان ممالک اسلامیة می نویسد و بعد از
مدت قلیلی که جوابهای مساعد با تحف و هدایا از طرف علماء و امرا می رسد.
تمام مراسلات را سید ترجمه میکند و نزد عبدالحمید میرد عبدالحمید از این پیشرفت
و نفوذ کلمه سید مات و مبهوت شده و بسید چنین اظهار می کند اگر پیغمبر اکرم
صلی الله علیه و آله وسلم حیات داشت جبین مثل تو فرزندیرا می بوسید و به این
پیشرفت و خدمتی که بعالم اسلام نموده ای آفرین و تحسین می گفت ولی من که
خلیفه پیغمبرم فعلاً از جانب پیغمبر (ص) پیشانی تو را می بوسم.

عبدالحمید پس از تقریر فوق پیشانی سید را مکرر می بوسد و دست خود را از روی
لطف و محبت بکتف سید می زند اما افسوس که با اینهمه زحمت دشمنان اسلام که
نمی خواستند اسلام ترقی کند نگذاشتند سید مقاصد عالیه خود را که عبارت از عظمت
اسلام و ترقی مسلمانان بود انجام بدهد.

شیخ احمد روحی میرزا آقا خان کرمانی ، حسنخان خبیرالملک که معروف بشهداء
ثلاثه اند با یک عده از جوانان منورالفکور ترکیه و برهان الدین بلخی از مریدان و
پیروان سید بزرگوار بوده اند (شیخ احمد کرمانی پسر ملاجعفر شیخ العلماء پیش نماز
کرمان بوده گشته از معلومات داخلی به السنه ی اروپایی نیز آشنا بوده کتاب هشت
بهشت و رساله ی حکمت از تألیفات اوست) (میرزا آقاخان کرمانی پسر میرزا

عبدالرحیم نام سردسیری است تألیفات عدیده از خود بیادگار گذارده و نامه باستان که در محبس ترابوزان انشاء کرده از بهترین شاهکارهای ادبی اوست (که عاقبت به جرم حق گوئی و طنخواهی هر سه آنها در ولایت عهد محمد علی میرزا مخلوع بسخت ترین حالتی در تبریز بدرجۀ شهادت فائز شدند.

برهان الدین بلخی پسر سید سلیمان صاحب کتاب یتایع الموده نیز از زمره مریدان سید بوده - نقل از کتاب مردان نامی شرق.

اولاد سید :

سید هیچ تأهل اختیار ننموده و تا آخر عمر در کمال سادگی زندگانی خود را بسر برده عبدالحمید سلطان عثمانی چند بار خواست یکی از خوانین خانواده سلطنتی را بحباله نکاح او بیرون بیاورد سید قبول نکرده به او می گوید دنیای با این زیبایی نتوانسته است مرا بفریبد با این حال من زن می خواهم چکنم . غیر از دو دست لباس فاخر و یک کتابخانه مهم (۱۲ صندوق شتری) از اسباب دنیا چیز دیگری نداشته و بقول خودش در پیراهن و شلوار اسراف می نموده (گویا بیش از دو دست داشته است)

اقوام و اقارب سید :

طبقه اول - برادرش سید مسیح الله متوفی (۱۲۹۹هـ) خواهرهایش طیبه بیگم متوفیه

(۱۳۰۳هـ) مریم بیگم متوفیه (۱۳۳۰هـ)

طبقه دوم - سید کمال الدین پسر مرحوم سید مسیح الله که بردارزاده سید می شود آقا

سید محمد جمالی پسر سید کمال آقا سید محمود در مدرسه دولتی جمالیه اسد آباد که

بنام نامی سید تأسیس یافته است معلم بود.

میرزا لطف الله خواهر زاده سید متوفی (۱۳۴۰هـ) پسران میرزا لطف الله میرزا فتح الله

جمالی، میرا نصرالله جمالی، صفات الله جمالی، سعدالله جمالی، بهاء الله جمالی؛

ابوالحسن جمالی

میرزا شریف خواهر زاده سید، اسامی فرزندان میرزا شریف :

رضا جمالی، احمد جمالی، یدالله جمالی، حسین آقا جمالی، صحبت الله جمالی

طبقه سوم - مرحوم حاج سید هادی متخلص به بروح القدس متوفی (۱۳۴۶هـ) سید

عمو زاده حاج سید هادیست)

آقا سید حسین پسر آقا سید یعقوب که از جمله بنی اعمام سید است سوای اشخاص

مذکوره در فوق جماعت بسیاری نیز از عمو زادگان و بستگان و طایفه سید در اسد

آباد هستند که همه آنها در محله سیدان که محل اجتماع و سکونت سادات است

مسکون می باشند و مخصوصاً چند فرزند از منسوبین بسید فعلاً در خانه پدری سید

می نشینند .

مدفن سید :

در سال ۱۳۱۴ هـ در اسلامبول او را مانند اجداد کبارش مسموم و با تجلیل و احترام در محل (شیخلمزار لقی) مدفون می شود

شعر عربی ذیل که مصراع اول آن از خود سید است و بخط دستی سید نگارش یافته و زینت افزای سرلوحه یکی از مقالات آن بزرگوار گردیده شاهد این مقال است

انا المسموم ما عندی بتریاق و لاراق

ادر کأساً و ناولها الا یا ایها الساقی

اینکه بعضی ها می گویند قتل ناصرالدین شاه بدست مرحوم مغفور میرزا رضای کرمانی با اطلاع سید بوده است میرزا لطف الله که محرم سید و منشی مقالات فارسیه اش بوده است و در هر دو سفر یکه سید بایران و تهران آمده است در خدمتش بوده است این خبر را تکذیب می نمود و می گفت ابداً سید با این امر راضی نبود منتهی میرزا رضا از وفور محبت عشق و علاقه ایکه بسید داشت طاقت و تحمل آنرا نداشت که در بودن او کسی نسبت به آقا و مولای او بی احترامی روا بدارد چنانکه بعد از نفی سید با آن ترتیبی که مظلمین می دانند بارها در مجالس محافل بی باکانه و بی پروا با صراحت لهجه و شهادت کلمه اظهار می کرده که برای اینکه این بی احترامی و ستمکاری را در حق سید و مولای من روا داشتید چنین و چنان خواهم کرد . و با اینکه در نتیجه همین عنوانات و اظهاراتش مدتی در قزوین و تهران محبوس و در

تحت زجر و شکنجه مأمورین دولت بود معهداً بحکم قضا و قدر اقدام باین امر خطیر نمود العبد بدبر و الله یقدر .

میرزا لطف الله در ضمن صحبت‌هاییکه از سید و میرزا محمد رضا می نمود چنین اظهار می کرد ظاهراً در سفر اول تهران (۱۳۰۴) که منزل در خانه حاج محمد حسن امین الضرب داشت روز عید قربان که جمع کثیری از آقایان و علماء و فضلاء و صنوف ممتازه بدیدن سید آمده بودند یکدفعه دیدیم میرزا محمد رضا با پسرش که سن ده یا دوازده ساله بود پیدا شد پسر خود را که لباسهای فاخر باو پوشانیده بود خدمت سید برد و به آواز بلند گفت چون تو اسمعیل وقتی من پسرم را آورده ام که بکوی تو قربان کنم سید از اظهار او برآشفت که این حرفهای جنون آمیز چیست میزنی مگر دیوانه شده ای به اشاره سید از اطاق خارج شد بیرون رفت و قتیکه ملتفت شدند دیدند رفته است بیرون عمارت و اطاقیکه سید در او نشسته دور او را طواف می کند .

و همچنین از حالت‌هاییکه میرزا لطف الله از مرحوم میرزا رضا درباره سید مشاهده کرده بود و برای سایرین نقل می کرد این است می گفت در سفر اول ۱۳۰۴ یا دوم سید (۱۳۰۷-۱۳۰۸) در تهران سید در قسمت بالای اطاقیکه که منزل داشت (خانه مرحوم امین الضرب*) به پشتی تکیه کرده و چشمهای خود را بهم گذاشته مشغول چپق کشیدن بود و غیر از من و میرزا رضا که در پایین اطاق بحال سکوت نشسته بودیم کسی دیگر در آن ساعت در منزل نبود یکدفعه میرزا رضا با نوک آرنج بشدت تمام به

پهلوی من زد فوراً متوجه او شدم که ببینم چه مطلب تازه ای دارد گفت نگاه کن آقا را نگاه کن . من بسید نگران و متوجه شدم دیدم بهمان حالت و کیفیت که تکیه کرده در مراقبه و عالم تفکر غرق است و گاهی هم دمی بچپق می زند آهسته گفتم میرزا محمدرضا چه می گوئی منکه چیز تازه نمی بینم بگذار راحت باشیم یکدفعه از سخنان من برآشفتم و متغیرانه ولی به آهنگی آهسته که سید ملتفت نشود ما چه می گوئیم بمن گفت والله چشم بصیرت نداری آن دودهای چپق را می بینی که از زیر لبهای سید هنگام کشیدن چپق خارج و بفضای اطاق متصاعد و پراکنده می شوند هریک از آنها مأمور انتظام یک کشوری هستند از این گونه حالات مجذوبانه از مرحوم مغفور میرزا رضا رحمه الله علیه بسیار دیده شده است و حقیقت می توان گفت میرزا رضا مجذوب و مفتون و دیوانه حالات سید بزرگوار بوده است که شرح آن کتابی جداگانه لازم دارد.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandooen.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

ملحقات

۱- متن نامه‌ی سید به شاه و جواب شاه برای ورود سید به تهران

متن نامه‌ی سید:

ما بعهد خود وفا نموده مطالب مرجوعه انجام یافته و اکنون به ضراب خانه وارد شده‌ام

این است قبل از اینکه تشریف جویم و وارد شهر شوم اظهار می دارم :

می دانم مغرضین و مفتخواران دست از اعتراض خود بر نمی دارند و همه روزه

سعایت خواهند نمود. و شهریار هم در دفع شهادت و سعایت خائنین اقدام نخواهید

فرمود و معتذر بعذر و در عهد خود استوار نخواهند ماند چنانچه در عهد خود از روی

حقیقت و باقی و استوارید اجازه فرمایید وارد شده تشریف حاصل نمایم هر گاه این

عهد و دعوت هم مثل دعوت سابق است از همین جا اذن معاودتم دهید که نه

مغرضین اعاده سعایت ونه اعلیحضرت بخلف عهد و میثاق درعالم مشهور شوند .

والسلام
جمال الدین

(جواب ناصرالدین شاه) بعد العنوان

از آمدن شما مسرور و زحمات شما را منظور و نهایت اعتقاد و اعتماد را بعهد و وطن

خواهی شما دارم ما نیز در عهد خود برقرار و باقی می باشیم از هر جهت آسوده خاطر

وارد شوید منزل در خانه‌ی صدراعظم کرده همه روزه با ایشان به حضور ما نائل

گردید .

ثانیاً سید به شاه نوشت :

از باقی بودن در عهد و مراسم ملوکانه نهایت متشکرم نزد صدر اعظم منزل نخواهم
کرد منزل متعدّد دارم چون حاجی محمد حسن از دوستان من است و سابق هم آنجا
منزل داشته ام میل دارم باز در همانجا باشم .

۲- اشعاری در وصف سید جمال الدین

۱- از میرزا لطف الله خان

پرتو مه تابان لمعه‌ی جمال تو قدر و رفعت کیوان پایه جلال تو
سبزه و گل و ریحان نگهت خصال تو آب چشمه حیوان رشحی از زلال تو
ظاهر از کمال تو قدر و جاه انسانی

ای خلیل خوشمنظر موسی عطا اژدر عیسی فلک مسکن هادی خرد پرور
گر بشر تورا خوانم کو نظیر تو دیگر ور ملک تو را دانم قدرت از ملک برتر

فرق تا قدم روحی پای تا بستر جانی

کی خرد برد راهی سوی عالم بالا طبع من بود پست و قدر تو بود والا
اجمل الجمیلی چون وصف تو بود اعلا حمد تو بود بیشک حمد ربی الا علی

نیستی جدا از حق برز جمله امکانی

برزخ و لقای تو محو گشتم و دیدم از می والای تو مست گشتم و دیدم
در ره رضای تو بنده گشتم و دیدم در یم ثنای تو غرقه گشتم و دیدم

قلزم جلالت را نیست قعر و پایانی

در حقایق اکوان آفتابی و ماهی در دقایق امکان روز و هفته و ماهی
وز جمال تو تابان نور ماه تا ماهی زان بیا وزان تیبان ازدها شده ماهی

داده بهم الفت وحش و طیرو حیوانی

تا نمود از مشرق شمس طلعت دیدار گشت ارضیاء آن غرب مطلع الانوار
از کمال تو ظاهر این صنایع و آثار حکمت و سیاست را از ثواقب افکار

جای داده در انگشت خاتم سلیمانی

سر حکمت باری زامر کن هویدا شد نور احمدی ظاهر زان جمال یکتا شد
در جلالت حیدر نسل پاک طاها شد حیرت و عجب نبود صعوه گر که عنقا شد

لیس ابداع مما کان قد کما کانی

شورش قیامت را از قیام بر پا کرد رمز عروه الوثقی خواند و رشته یکتا کرد

پیش رایت دجال آیتی هویدا کرد زد صلیبرا بر هم معجز مسیحا کرد

بت شکن چو ابراهیم یا علی عمرانی

تا زشرع جد خود آن جمال دین دم زد امر فاستقم بشنید یک تنه بعالم زد

در رواج اسلامی سکه نام خاتم زد آن مجدد ایمان زلف را چو برهم زد

ظلم کفر را بزدود ز آینه مسلمانی

مصر پرشکر گردید از بیان گفتارش از فرنگ آب و رنگ برد حسن رخسارش

انگریزد رقعر قهر قلمز آثارش برد آرزو در گور شاه روس و سردارش

روم همچو بوم شوم کرد روبویرانی

شاد باد اسد آباد کاینچنین شجر پرورد حبذا که از صفوه نخل با ثمر پرورد

رمز اصلبثابت فرع تا قمر پرورد مریمی جدید از نوع عیسی دگر پرورد

حضرت جمال الدین مشتهر با فغانی

دوش چون غم هجران برد از دل و جان تاب بود دلبرم بیدار دیدگانم اندر خواب

روح قدس را دیدم ایستاده در محراب گوید از لب محزون فاش یا اولوالاباب

کاین جمال نورانی مظهری است یزدانی

ایضاً

نسبت به محبت سید درباره خود و تأسف بر زمان وصالش :

یاد میداری که آن شاه جواد بر سرت دست تلافیت می گشاد

در کنار لطف و بحر رحمتش مورد تحسین شدی از حضرتش

داغ عشق خانسه زادی داشتی سربکیوان از شرف افزایشتی
یاد میدادی که بنمودت عیان این حوادث را که بینی این زمان
آن جمال الله چو جدش بوتراب برگرفت از شاهد معنی نقاب
بالب معجز بیان بشاش گفت گر چه پنهان گفت اما فاش گفت
ثبت دفتر کردی آن سر مقال تا که رخ بنمود چون بدر ملال
یاد می داری که از جور فلک گتی آخر دور ازان رشک ملک

در مصلوب شدن میرزا رضا و همقدم بودن با آن یار با وفا گوید:

بایبش منصور را آموختن چون رضا دردار جانان سوختن
سرنهد همچون رضا اندر رضا بهر فرزند رشید مرتضی
آفرین بر آن جوانمردی که داد جان و سر ره در ره جانان بیاد
آری آری هر که از چشمان یار باده نوشد می کند شه را شکار
می زند آتش بجان ظالمی آتشش سازد در گلستان عالمی
گرچه می باید مرا دار رضا بر رضای دوست می باشم رضا
هر دو دو نوشیدیم از یک چشمه آب هر دو خواندیم آیتی از یک کتاب
اوسردار فنا را اختیار کرد و من ماندم برای وصف یار
آنکه جانم از غم هجرش گداخت کار عالم از نگاه خویش ساخت

در تأثیر و نفوذ کلمات حقایق آیات حضرت سید و توصیف آن عالم وحید چنین
سروده :

آفتاب علم افلاک جلال	سر چوزد از مشرق عقل جمال
نور آن مهر درخشان از کرم	تافت اندر ساحت خیل امم
جمله آحاد امم را از وفا	کرد بینا و منور آن ضیاء
هریکى ز اندازه عقل و نظر	نفع خود را باز دانست از ضرر
حکمت آن هادی قدسی بیان	بر قلوب مردگان بخشید جان
رهنمائی کرد مهدی علم	گمراهان را بر صراط مستقیم
گر نه خفشاش ای دوش بهر	بر ضیاء علم او بگشا نظر
مصر و افغان خطه هندوستان	روم و ایران بهشتی بوسستان
هم جمیع امت خیرالبشر	بهر جلب خیر و بهر دفع ضرر
متحد گردیده جانهاشان بهم	متفق بر نشر افکار و هم
مجتمع گردیده بر نفع عمم	موتمر بر اخذ ادراک و علوم
باش تا روزی که بنشیند ثمر	آن نهالان ز خون سیراب تر
روید از خاک شهیدان وطن	سوسن و سنبل بنفشه نسترن

در بیان خدمات آن یگانه دوران باسلام و اسلامیان :

آن جمیل القدر محمود الخصال	آن سلیل صفدرو دین را جمال
آن سنام اعظم و فضل مبین	آن صراط اقنوم و حبل متین
نور خورشیدش ز مشرق زد چو سو	غرب شد زانوار رویش چون قمر
یوسف آساشد چون بر عرش شرف	داد جا کنعانیان را در کنف

دیده یعقوب ازوشد نورور
مصر از چنگ ظالم قبطیان
خاطر سبب یهودا آرمید
از نبداء و وعظ هادی انام
نفخه قدسش حیات جاودان
از دم آن عیسی گردون مدار
بود جدش بت شکن نبود عجیب
گر نمائی اندکی تو حوصله
چونکه آن شه محرم درگاه بود
گفت پیش از مدت پنجاه سال
خطه کنعان چون مصر پرشکر
خفت خوش در بستر امن و امان
یاری آل محمد را چو دید
هر امم بیدار گردید از منام
داد بر اسلام و براسلامیان
شد ز نو دین محمد استوار
گر که اولادش بر اندازد صلیب
در بنای کفر بینی زلزله
واقف و «ینظر بنور الله» بود
آتش سوزان این جنگ و جدال

ایضا سرود:

شاهد ما سد اسکندر شکست
دست حق بیرون شد چون ز آستین
تا ز رخ زلف چلیپا بر گرفت
آن مسیحیهای زمان از آیتی
بهر رفیع ظلم از مظلومان زار
خوان احساس و معارف گسترید
حیرتی نمما که گرسنگ یهود
بر خوراندش زهر گین
ز آتش غم هر زمان محزون زار
تخت دارا افسر قیصر شکست
همچو جد خود بت و بتگر شکست
وز صلیبی ریت احمر شکست
فتنه دجال را اندر شکست
ظالمان را کله و مغفر شکست
جاهلانرا جلوه در منبر شکست
در احد دندان پیغمبر شکست
از غمش این گنبد اخضر شکست
این مصیبت عود در مجمر شکست

این غزل را قبل از رحلت در حالت ناخوشی در سنه ۱۳۳۶ انتشار کرده اند ، راجع
بمفارقت سید :

ای طیب از مهربانی چند می پرسی ز حال	حال دل بنگر ز اشک چشم و رخسار هلالم
از رخ گیتی فروزش بخت بد بنمود دورم	در فراقش مبتلا مهجور از بزم وصالم
خسته هجر و فراق افتاده را درمان وصال است	وصل جانان نیست ممکن زندگی باشد محالم
بی دلارام نشاید زنده بودن یک زمانی	بیرخ جانان ز جان خویشتن اندر ملالم
روز ایام وصالش جان بقربانش نکردم	نزد جانان شرمسار و نادمم در انفعالم
جز مسیحای دلم یاران بیالینم میارید	شاید افتد بار دیگر یک نظر بر آن جمالم
مهر گرم هر کسی افسرده گردد از جدائی	من زهجران می شود هر دم فزونتر اشتعالم
از خدا خواهم شبی جاناترا در خواب بینم	ای بهستی رو فرشته خوبت نیکو خصالم
یکسر مونیست جز تو در سراپای وجودم	خواه بر جانم بیخشی خواه سازی پایمالم
می نماید موت خود محزون ز درگاهت تمنا	ای جمال الدین بسوی خود نمائی ارتحالم

۲- از جانب میرزا صادق بروجردی :

مختصری از تاریخ مرحوم مبرور فیلسوف عظیم الشان ایرانی سید بزرگوار عالیمقام
اسدآبادی معروف بجمال الدین افغانی طاب رمسه الشریف ، بقلم آقای میرزا صادق
بروجردی :

تا جمال خود بنمود سد اسد آباد	از کلام خود فرمود اهل مملکت ارشاد
راه عدل را بگشود بست راه استبداد	شد ره ستم مسدود کرد خلق را آزاد
سید جمال الدین آفتاب علم و عمل	رهنمای اهل یقین ماهتاب جمله ملل
مقتدای دین مبین نسل احمد مرسل	بود چون رسول امین هادی تمام عباد
بود اندر این کشور فیلسوف دانشمند	در تمام بحر و بر بی نظیر و بی مانند
افتخار این مادر بر وجود این فرزند	بوده بیحد و بیمرز هست خارج از اعداد
در فشار ظلم و جور گشت مملکت ویران	مانده بود د رآندور اسم باقی از ایران
چون نکو نبود آن طور از پی سروسامان	کرد کار را با شور بهر جمله افراد
عهد ناصرالدین شاه سید جلیل القدر	ناگهان رسید از راه با رخی نکو چون بدر
گشت روشن از آنماه جانمو اندر صدر	بر همه سفید و سیاه داد حرف حقرا یاد
حکم داد حضرت او تا کنند ریشه ظلم	نسخ کرد همت او هر چه بود پیشه ظلم
پرچم عدالت او کند کر تیشه ظلم	کرد پس شجاعت او حق خلق استرداد

آشنا نمود بعدل هر چه بود بیگانه
راه را گشود بعدل ساخت بهر او خانه
عقل را فزود بعدل از برای دیوانه
داد تار و پود بعدل تا قبا کند استاد
آن مجاهد مغفور شهره شد به افغانی
لیک آن مهین دستور بود شخص ایرانی
شد شهید ظلم و زور او بخاک عثمانی
تربتش شود پرنور روح پرفتوحش شاد
بود صادق ناچیز بنده ای بدرگاهش
همچو خسرو و پرویز زد بچرخ درگاهش
تازطبع گوهر ریز ملک را کند آباد
وی نمود اهل تمیز و ز حقایق آگاهش

منابع و مآخذ:

۱- کتاب شرح حال سید جمال الدین اسدآبادی، نویسنده: میرزا لطف ا... اسدآبادی

۲- مقالات جمالیه به کوشش ابوالحسن جمالی

۳- کتاب تاریخ سال سوم دوره راهنمائی

۴- شرح حال سید از زبان میرزا صفات ا... اسدآبادی